

تحلیل سروده‌هایی از خاقانی شروانی از رهگذر نقد جام عروس خاوری

محمد رضا ترکی*

چکیده

جام عروس خاوری تألیف معصومه معدن‌کن بعد از نگاهی به دنیای خاقانی (۱۳۷۵-۱۳۷۸)، بزم دیرینه عروس (۱۳۷۲)، و بساط قلندر (۱۳۸۴) چهارمین اثری است که در زمینه خاقانی‌شناسی منتشر می‌شود. این اثر در میان شروح و گزیده‌های درسی خاقانی از مزایا و برتری‌هایی بهره‌مند است؛ از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به دقت نظر و تسلط مثال‌زدنی مؤلف بر موضوع اشاره کرد. در این‌جا ضمن بررسی این اثر، به طرح نکات و مباحثی در تکمیل آن‌چه در کتاب آمده است می‌پردازیم؛ به‌اختصار به پاره‌ای لغزش‌ها اشاره می‌کنیم و می‌کوشیم با بیان پیشنهادهایی به دریافت دقیق‌تری از سخن خاقانی برسیم.

کلیدواژه‌ها: خاقانی، شرح دیوان خاقانی، معصومه معدن‌کن، جام عروس خاوری.

۱. مقدمه

خاقانی شروانی، قصیده‌پرداز قرن ششم، یکی از جریان‌سازترین شاعران زبان فارسی است که گذشت زمان شعر او را بیش از پیش در غبار ابهام فروبرده است. شاعران بسیاری از شیوه سخن‌وری او استقبال کرده‌اند و شارحان متعددی به توضیح دشواری‌های ابیات او روی آورده‌اند. در سال‌های اخیر رویکرد گسترده‌ای در میان استادان زبان و ادبیات فارسی و دانشجویان این رشته شکل گرفته است و به نقد و بررسی اشعار و تحقیق درباره شخصیت این شاعر دشوارگو پرداخته‌اند.

طبعاً در این سال‌ها، آثاری که در باب سخن خاقانی تألیف و تحقیق شده است در یک

* دانشیار دانشگاه تهران mtorki@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۱۰

حد و سطح از لحاظ ارزش علمی نیستند. برخی مثل جام عروس خاوری، که موضوع این مقاله است، محتوایی ارجمند دارند و برخی نیز فاقد نصاب لازم در ترازوی نقدند و نه تنها گرهی از سخن سخن‌ور بزرگ شروانی نمی‌گشایند، بلکه خود بر ابهام ذهنی خواننده می‌افزایند و در شرح زیبایی‌های فنی متن ناتوانند.

بر این اساس، نقد خاقانی‌شناسی معاصر و نشان‌دادن فرازها و فرودهای آن یک ضرورت می‌نماید.

۲. نگاه کلی

جام عروس خاوری به‌مثابه یک گزیدهٔ درسی از دیوان خاقانی شامل مزایایی انکارناپذیر است: مؤلف آن یکی از استادان شناخته‌شده در زمینهٔ خاقانی‌پژوهی است؛ از مقدمه‌ای کوتاه اما مفید در شناخت شعر خاقانی و ژانرهای متفاوت آن برخوردار است که در آن به نوآوری‌های خاقانی در زمینهٔ تصویرهای تشبیهی و ترکیب‌سازی‌های او و نیز بیان مغانه‌ها و قلندرانه‌های این شاعر بزرگ قرن ششم پرداخته است.

شش قصیده‌ای که شارح برگزیده‌اند، از اشعار مهم خاقانی‌اند و چون در دوره‌های متفاوت زندگی شاعر سروده شده‌اند و مضامین متفاوت مدحی و عرفانی و رثا و حکمت را دربردارند، می‌توانند بیش‌تر از بسیاری از گزیده‌های دیگر، تصویر روشنی از خاقانی و شعر او به خواننده ارائه کنند.

حروف چینی مناسب و کم‌غلط، فهرست‌های مفید و لازم مثل فهرست آیات و احادیث و نمایهٔ شرح اشعار از ویژگی‌های بارز این کتاب است.

حجم کتاب برای ارائه در یک نیم‌سال درسی مناسب است؛ علاوه‌بر دانشجویان دیگر علاقه‌مندان ادبیات نیز می‌توانند از محتوا و نثر روان و قابل‌فهم آن استفاده کنند.

با وجود مزایای یادشده اشکالاتی در شرح ابیات به‌نظر می‌رسد که در متن مقاله به بخش مهمی از آن‌ها پرداخته‌ایم؛ از این قبیل که نویسنده در مواردی، مثل بیت ۶۲ صفحه ۵۸ به شرح مفردات بسنده کرده و معنی کلی بیت را، علی‌رغم ابهام آن توضیح نداده است. در موارد اندکی نویسنده نکته‌ای را تکرار کرده است که بهتر بود در موارد بعدی به مورد نخست ارجاع می‌دادند؛ مثلاً در صفحه ۹۴، واژه «بُختی» برای بار دوم توضیح داده شده و در صفحه ۱۰۸ شارح توضیح «خُلی» را تکرار کرده است.

جام عروس خاوری به استاد منوچهر مرتضوی تقدیم شده است که نشان‌دهنده قدرشناسی و ادب علمی نویسنده است.

۳. نگاه جزئی

در این بخش، به شرح و بررسی برخی نکات پرداخته می‌شود:

آهشان فندق سرپسته و چون پسته همه ز استخوان ساخته خفتان به خراسان یابم
مرقع خشن و تن‌آزارشان به پوست سخت پسته تشبیه شده است (معدن‌کن، ۱۳۸۷: ۳۸).

تشبیه مرقع به استخوان تشبیه غریبی است، به‌ویژه این‌که شاعر شباهت ظاهری پوست پسته و استخوان را قطعاً در نظر داشته ولی در تشبیه مرقع به استخوان چنین رابطه‌ای وجود ندارد. شاید بتوان گفت که شاعر استخوان عارفان زنده‌دل را که از فرط ریاضت گوشتی بر تنشان نمانده است و از پس پوست نازکشان نمودار شده به پوست پسته مانند کرده است.

گاو عنبرفکن از طوس به دست آرم لیک بحر اخضر نه به عمان، به خراسان یابم
با رفتن به طوس و خراسان تو گویی گاو عنبرافکن باارزش و بحر اخضر دست‌نیافتنی را
به دست خواهد آورد (همان: ۴۸).

جای این پرسش هست که خراسان چه ربطی به بحر اخضر دارد؟ گاو عنبرافکن در این‌جا چه می‌کند؟ شارح کلمه «گویی» را از کجای بیت استنباط کرده است؟ نکته ظریف بیت این‌جاست: طوس از قدیم یادآور گاو بوده است و مردم شهرهای دیگر طوسی‌ان را از سر مزاح گاو می‌خوانده‌اند (دهخدا، ۱۳۸۸: ۳/ ذیل «گاو طوس»). خاقانی می‌گوید: علی‌رغم این سخن مشهور که اصلی ندارد، من به‌جای گاو معمولی در طوس گاو عنبرافکن خواهم یافت؛ یعنی به‌جای مردم نادان با انسان‌هایی ارزش‌مند روبه‌رو خواهم شد و خراسان را هم‌چون دریای عمان و بحر اخضر مسکن گاو‌ان عنبر خواهم دید؛ بنابراین، «گاو عنبرافکن استعاره از زیارت مرقد حضرت رضا (ع) است» نیز هیچ وجهی ندارد.

بر سر خوان جهان خرم‌گسان‌اند بر طاووس مگس‌ران به خراسان یابم
طفیل‌العرایس نام شخصی بوده از بنی‌امیه که بی‌دعوت به میهمانی‌ها می‌رفت (معدن‌کن، همان: ۵۰).

نام این شخص، چنان‌که در فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی (سجادی، ۱۳۷۴: ذیل «طفیلی») آمده، طفیل بن زلال کوفی بوده و طفیل‌العرایس را باید لقب او دانست.

بافت زربفت خزانم علم کافوری من همان سندس نیسان به خراسان یابم
'علم کافوری'، پرچم سفیدرنگ، استعاره از موی سفید است (معدن‌کن، همان: ۵۰).

این‌که علم کافوری استعاره از موی سفید است کاملاً درست است، اما علم در این بافت معنایی، یعنی در کنار زربفت و سندس که اصطلاحات مربوط به خیاطی و لباس‌اند، به معنی نقش و نگار جامه است؛ همان‌گونه که در این بیت خاقانی نیز به همین معنی آمده است:

درزی‌ای صدره مسیح برید علمش برد و گفت گوش خراست

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۷)

ابن صبح است مگر بخل که بر شیره عار عورش افکنده و عریان به خراسان یابم
'ابن صبح' استعاره از خورشید است (معدن‌کن، همان: ۵۰).

تشبیه امر کریمی مثل بخل به خورشید تابان وجهی ندارد و با ذوق سازگار نیست. قبلاً در جایی دیگر با ارائه شواهد نشان داده‌ایم که ابن صبح در این جا به معنی حرام‌زاده است (← ترکی، ۱۳۸۳: ۹۴-۱۱۱).

گویی از خاک خراسان به در افتاد این حکم من همه حکمت یزدان به خراسان یابم
تو گویی این پیش‌گویی مربوط به خارج از خاک خراسان است و شامل حال آن‌جا نمی‌شود. تحقق حکمت الهی، یعنی مستثنی بودن خراسان را از این بلا، در آن‌جا خواهم دید (معدن‌کن، همان: ۶۲).

قطعاً پیش‌گویی قرآن ۵۸۲ق شامل حال خراسان هم می‌شده است. در فرهنگ اصطلاحات نجومی درباره این حادثه آمده است:

منجمان ... حکم به طوفان بزرگ بادی کردند و مردم ایران، به‌ویژه اهل خراسان و آذربایجان به وحشت افتادند و پناهگاه‌ها ساختند، اما آن طوفان هرگز برنخاست (مصفی، ۱۳۶۶: ۵۸۲)

بنابراین، امکان تشکیک و احتمال استثنا برای خراسان موجه نیست. از سوی دیگر مستثنی بودن خراسان یا هر سرزمین دیگر از یک بلا تلازم خاصی با حکمت الهی ندارد. خاقانی می‌گوید: تو مدعی هستی که این سخن (ماجرای پیش‌گویی قرآن بزرگ) از

سرزمین خراسان بیرون افتاده، یعنی می‌گویی که منجمان خراسانی چنین حکمی صادر کرده‌اند؟ هرگز چنین نیست، من حکمت الهی را در خراسان می‌بینم و معنی ندارد که بزرگان خراسان که اهل حکمت الهی‌اند، چنین سخن باطلی را بر زبان رانده باشند. خاقانی در ابیات بعد این مفهوم را بیش‌تر بسط داده و می‌گوید: جنس این علم (احکام نجوم) از دیباچه ادیان بیرون است و با موازین دین سازگار نیست. او این ادعا را سخنی ننگین به حساب می‌آورد که مشتی فلسفی مذهب بر زبان رانده‌اند که ساحت خراسان از آن بری است و می‌افزاید:

نکنم باور کاحکام خراسان است این گرچه صد هرمس و لقمان به خراسان یابم

(خاقانی، همان: ۲۹۷)

توضیح بیش‌تر این‌که برخی از منجمان مثل ابومعشر بلخی که به قرآن ۵۸۲ ق و طوفان آن حکم کرده بودند، و خاقانی در همین قصیده (همان: ۲۹۸) به او اشاره کرده اهل خراسان بوده‌اند. خاقانی معتقد است که چنین حکم باطلی را، علی‌رغم کسانی چون ابومعشر بلخی، نمی‌توان به خراسانیان نسبت داد.

ای فتی فتوی دین نیست در فتنه‌زدن نتوان گفت که فتنان به خراسان یابم

پیداست که خصمان خاقانی به سبب عزیمت او به خراسان، او را به عصیان و طغیان متهم کرده‌اند... در پاسخ به اتهامات مذکور می‌گوید: ای جوان‌مرد، فتنه و فتنه‌گری، دور از فتوای دینی و درحقیقت، کفر است، پس نمی‌توان گفت که خاقانی در خراسان فتنه‌گری خواهد کرد (معدن‌کن، همان: ۶۵).

با اندکی دقت معلوم می‌شود که این بیت نیز ادامه مضمون ابیات قبل در محکوم‌کردن حکم منجمان درباره قرآن است. خاقانی این سخن را نوعی فتنه‌گری می‌داند که باعث تشویش ذهن مردم شده و مخالف فتوای دین است. او بر آن است که چنین فتنه‌گرانی در خراسان یافت نمی‌شوند و ساحت خراسان از وجود آنان مبراست.

گر ز باد است و گر از آب دو طوفان به مثل هر دو نوح از پی طوفان به خراسان یابم

منظور از «دو نوح» حضور معنوی حضرت رسول اکرم (ص) در عالم و از جمله در خراسان و نیز محمد بن یحیی است که در ابیات بعدی به آن اشاره می‌کند (همان: ۶۹).

حضور معنوی پیامبر (ص) چنان‌که نوشته‌اند، به خراسان اختصاص ندارد و بعید است که خاقانی نیز جست‌وجوگر این حضور فراگیر در نقطه خاصی از زمین (خراسان) باشد.

برای توضیح دقیق بیت باید توجه کنیم که طوفان هرگونه تلاطم در چهار عنصر باد، آب، خاک، و آتش را شامل می‌شود و خاقانی خود به چهار طوفان در صفحات ۲۰۹، ۴۵۳، ۴۷۸، و ۴۹۴ دیوان اشاره کرده است.

شاعر در این جا می‌خواهد بگوید اگر در قرآن ۵۸۲ ق دو طوفان آبی و بادی جهان را فراگیرد، من دو نوح، یکی برای نجات از طوفان آبی و دیگری برای رهایی از طوفان بادی در خراسان خواهم یافت و ظاهراً به شخص خاصی نیز در این جا اشاره ندارد و نیازی نیست برای یافتن دو نوح در خراسان به دست و پا و تکلف بیفتیم!

قطعاً خاقانی در این بیت به محمد بن یحیی نظر ندارد، چراکه این فقیه مشهور خراسانی سال‌ها قبل از سروده شدن این قصیده، یعنی سال ۵۴۹ ق، در فتنه غز خاک در دهانش کردند و او را کشتند و مرثیه او را نیز خاقانی در صفحات ۱۵۵، ۲۳۷، و ۸۷۱ دیوان سروده است.

زانیات‌اند که در دارقمامه جمع‌اند من از آن جمع چه نقصان به خراسان یابم؟

«دارقمامه» دارالقمامه، خانه و محل اجتماع زنان بدکار (همان: ۷۰).

دارقمامه نام کلیسای مشهوری است در بیت المقدس که در میان مسلمانان شهرت خوبی نداشته است. در جای دیگر به این کنیسه و سوء شهرت آن در میان مسلمانان اشاره کرده‌ایم (← ترکی، ذیل «دارقمامه»)

ور مرا آینه در شانه دست آید من نفس عنقای سخنران به خراسان یابم
‘شانه’ و ‘آینه’ ضمناً یادآور نوعی فالگیری است که خاقانی در بیتی دیگر به صراحت به آن اشاره کرده است:

در شانه گوسفند گردون من حکم به از شبان بینم

(همان: ۷۴)

در این جا ربط میان آینه و شانه که از ابزارهای مشاطه‌گری‌اند با شانه گوسفند که استخوان خاصی است، غیر از باب ایهام تبادل، دیده نمی‌شود. شاعر می‌خواهد بگوید: اگر آینه‌ای در کف داشته باشم، می‌توانم سیمای سیمرغی سخن‌گو را بنگرم. موضوع بیت دخلی به فالگیری با استخوان گوسفند ندارد.

محیی‌الدین که سلیمان‌صفت است و خدمش دیو و انس و ملک و جان به خراسان یابم

شاعر در بیان عظمت امام محمد یحیی او را به حضرت سلیمان و خدمت‌گزاران وی را به دیو و انس و ملک و جنیان تحت فرمان او تشبیه کرده است (معدن‌کن، همان: ۷۵).

قبلاً گفتیم که امام محمد یحیی، سال‌ها پیش از سروده‌شدن این قصیده، در فتنه غُز از دنیا رفته است و خاقانی نیز در همین قصیده به مرقد او اشاره دارد:

به سر خاک محمد پسر یحیی پاک رَوَم و رتبت حسان به خراسان یابم

(خاقانی، همان: ۲۹۸)

ممدوح این قصیده، محیی‌الدین یحیی بن محمد بن یحیی فرزند امام محمد یحیی است که جانشین پدر در خراسان بوده و از عالمان آن دیار محسوب می‌شده است. خاقانی خود در مقدمهٔ مثنوی این قصیده که به عربی نوشته و در پایان *دیوان* (۹۴۸-۹۴۹) آمده به نام و نشان دقیق ممدوح اشاره کرده است. شارح در توضیح ابیات ۹۱، ۹۲، ۹۳، و ۹۴ نیز همین لغزش را تکرار کرده‌اند.

سخن و لهجت یحیی و محمد نگرَم عیسی و ابنه عمران به خراسان یابم

'یحیی و محمد' نسخه بدل 'یحیی محمد' صحیح است و منظور محیی‌الدین فرزند محمد، امام شافعی است (معدن‌کن، همان: ۷۷).

خاقانی در مصراع نخست، سخن و لهجهٔ ممدوح خود را به سخن و لهجهٔ حضرت یحیی (ع) و حضرت محمد (ص) تشبیه کرده و در مصراع دوم او را به عیسی (ع) و مریم مانند کرده است؛ البته در این میان از باب ایهام به نام (محیی‌الدین یحیی بن محمد) اشاره کرده است؛ طبعاً میان «محیی» و «عیسی» نیز که دارای معجزهٔ احیا بوده تناسب لطیفی وجود دارد. بنابراین، نسخهٔ اصل بی‌اشکال و دقیق می‌نماید.

ثانی مصری او یوسف مصری ست صاع‌خواهندهٔ کنعان به خراسان یابم

من در خراسان در حکم بنیامین، صاع‌خواهندهٔ کنعان، هستم (معدن‌کن، همان: ۸۳).

شارح با اشاره به داستان یوسف (ع) و برادرش بنیامین و این که به دستور یوسف صاع زری را در انبان بنیامین نهادند، نوشته است: بدیهی است که بنیامین خواهندهٔ صاع زر نبوده و به تدبیر یوسف و ناخواستهٔ او پیمانۀ مزبور را در بار او نهاده‌اند! اما صاع‌خواه و صاع‌خواهنده اصطلاحاتی است شرعی به معنی مستحق زکات و نیازمند؛ زیرا، چنان‌که می‌دانیم، زکات فطره را براساس صاع معلوم می‌کنند و هر صاع برابر است با چهار مُد طعام. صاع‌خواه در این بیت خاقانی نیز به معنی نیازمند است:

او گرفته ز سخن روزه و از عید صاع‌خواهان زکات آدم و حوا بینند

(همان: ۹۹)

اشاره خاقانی در بیت مورد بحث به داستان یوسف و بنیامین تنها اشاره‌ای ایهامی است و مدلول مابقی بیت به این قضیه ناظر نیست.

آن پیر ما که صبح‌لقایی ست هر صبح بوی چشمه خضر آیدش ز کام
منظور از این پیر، ابومنصور بن اسعد بن محمد بن حسین بن القاسم العطار
الطوسی اصل، معروف به حفده و ملقب به عمده‌الدین، فقیه شافعی نیشابوری است
(معدن‌کن، همان: ۹۰).

قصیده در مرثیه ابومنصور حفده سروده شده است و سیاق بیت که اشاره به شخصیتی زنده است، با سخن شارح سازگار نیست. توضیح بیش‌تر این که ساختار قصیده معمولاً این چنین است که در آغاز، شاعر مقدمه‌ای در تغزل و تشبیب و ... می‌سراید؛ بعد از آن مقدمه به مدح یا رثای ممدوح یا مرثیه‌علیه می‌پردازد. شاعران کم‌تر از این قاعده در محور عمودی قصیده تخطی کرده‌اند.

در این قصیده نیز خاقانی در پنجاه بیت نخست مقدمه‌ای سروده است که ماجرای دیدار با پیری روحانی است. این پیر که «صبح‌لقایی ست خضرنام» کسی نمی‌تواند باشد جز خود خضر(ع).

این پیر که خاقانی او را در ابیات پی‌درپی (از آغاز تا بیت ۳۳) توصیف می‌کند و ویژگی‌های او را برمی‌شمارد، در بیت ۳۴ به دیدار خاقانی بیمار می‌آید:

آمد مسیح‌وار به بیمارپرس من کازرده دید جان من از غصه لثام

(خاقانی، همان: ۳۰۱)

خاقانی در دیدار با خضر از روزگار شکوه و شکایت می‌کند و خضر از او می‌خواهد اگر پرسشی دارد، از او پاسخ آن را بخواهد:

بنشست و خطبه کرد به فصل الخطاب و گفت گر مشکلیت هست سؤالات کن تمام

(خاقانی، همان: ۳۰۲)

خاقانی نیز شش نکته عرفانی از خضر می‌پرسد و خضر به یکایک آن‌ها جواب می‌دهد، آن‌گاه خضر با اشاره به سوگ رشید، فرزند جوان‌مرگ خاقانی، و مرگ ابومنصور حفده از او می‌خواهد که جامه سیاه در عزای این فقیه نام‌دار بر تن کند:

خاقانیا به سوگ پسر داشتی کبود بر سوگ شاه شرع سیه‌پوش بر

(همان)

درواقع از همین بیت است که مرثیه ابومنصور حفده آغاز می‌شود و همه پنجاه بیت قبل از این بیت مقدمه هنرمندان‌ه‌ای است که خاقانی برای تخلص به رثای مرثی‌علیه خویش پرداخته است.

قرینه این سخن توصیفات مبالغه‌آمیزی است که در پنجاه بیت اول آمده و بر قامت هیچ کس مگر وجود روحانی و غیبی خضر (ع) راست نمی‌آید؛ مثل طی الارض که در بیت ۷ آمده است.

دیدار با خضر، با همین ترتیب داستانی، ماجرای است که خاقانی در *تحفة العراقین* (۱۳۵۷: ۵۴) نیز به آن اشاره کرده و به این‌جا اختصاص ندارد.

چون بیرق صبح برتر آمد خضر نبی از دم درآمد
نزدیک من از سر ارادت بنشست به عادت عیادت

خاقانی در همین اثر (۵۴-۶۹) از دیدار خضر و عیادتش از او و پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که میان آن‌ها رد و بدل شده به تفصیل سخن گفته است که با مقدمه این قصیده هم‌خوانی کامل دارد. روایت دیگری از این دیدار و عیادت را خاقانی، از جمله در صفحات ۴۲۱ و ۴۲۲ دیوان نیز آورده است:

دوش که صبح چاک زد صُدره چُست عنبری خضر درآمد از دَرَم صبح‌وش از منوری
پنجاه بیت نخست این قصیده قطعاً مربوط به خضر است و نمی‌توان آن‌ها را به ابومنصور حفده ربط داد. متأسفانه شارح به‌واسطه این لغزش اساسی در گزارش تمامی ابیات یادشده موفق نبوده است.

تنهاروی ز صومعه‌داران شهر قدس گه‌گه کند به زاویه خاکیان مقام
یعنی این پیر چند صباحی در دنیا اقامت گزیده، تعلقی به این عالم ندارد و از مجردان عالم ملکوت است (معدن‌کن، همان: ۹۱).

مقصود این است که خضر مسافری است که به‌تنهایی سلوک می‌کند و گاه‌گاهی در زاویه خاکیان اقامت می‌کند.

گاهی سپیدپوش چو آب است و همچو شوریده مسلسل و فارغ ز هر حُطام
«مسلسل» به زنجیر بسته شده، اشاره به ریاضت سالکان است (معدن‌کن، همان: ۹۸).

مسلسل بودن آب اشاره دارد به امواج آن که همچون زنجیرهای به هم بافته بر اثر وزیدن

نسیم و باد در آن چین و شکن ایجاد می‌شود؛ ضمناً مسلسل در کنار شوریده یادآور شور و جنون الهی عارفان است.

از همتش اتابک و سلطان حیات داشت کو داشت هر دو را به پناه یک اهتمام
چون او برفت اتابک و سلطان ز پس برفت این شمس در کسوف شد آن ماه در غمام

ظاهراً منظور شاعر 'سیف‌الدین اتابک منصور' فرمانروای شماخی است ... و 'سلطان'، مراد خاقان کبیر اخستان بن منوچهر، ممدوح خاقانی است ... تاریخ درگذشت شروان‌شاه حدود سال ۵۸۳ و فوت ممدوح قصیده سال ۵۷۱ ق بوده است. سال مرگ اتابک منصور را دقیقاً معلوم نکرده‌اند (معدن‌کن، همان: ۱۱۷).

اشکالات اساسی بر استنباط شارح وارد است. یکی این‌که ابومنصور حفده در سال‌های پایان عمر در تبریز می‌زیست و هرگز در شروان زندگی نکرد تا با اخستان یا فرمانروای شماخی مرتبط باشد و آن دو در پناه اهتمام (همت و دعا و غم‌خوارگی) او زندگی کرده باشند؛ دیگر این‌که عنوان «سلطان» هرگز درباره شروان‌شاه که امیری بوده است در ولایتی نسبتاً کوچک به‌کار نرفته است. سلطان لقب پادشاهان بزرگ بوده است.

اگر سخن شارح را درباره تاریخ درگذشت اخستان بپذیریم، مرگ او حدود ۱۲ سال بعد از مرگ ابومنصور حفده رخ داده و علی‌القاعده در زمان مرگ شروان‌شاه، داغ وی آن‌قدرها تازه نبوده که خاقانی به این مناسبت از آن یاد کند. همان‌طور که به‌وضوح از سخن خاقانی دانسته می‌شود درگذشت سلطان و اتابک با فاصله کمی رخ داده، نه حدود ۱۲ سال! فروزان‌فر (۱۳۸۰: ۶۳۲)، زمان درگذشت اخستان را میانه سال‌های ۵۹۰ و ۵۹۷ «آن‌گاه که نظامی شرفنامه / سکندری را به‌هم پیوست» دانسته است که اگر چنین باشد فاصله مرگ اخستان از مرگ ابومنصور حفده خیلی فراتر می‌رود؛ یعنی تقریباً ۲۰ سال بعد، یعنی زمانی که خود خاقانی هم علی‌القاعده در قید حیات نبوده است، چراکه درگذشت شاعر شروان را طبق اصح اقوال ۵۹۱ یا ۵۹۵ ق نوشته‌اند!

این قرینه که در دیوان خاقانی هیچ اشاره‌ای به مرگ اخستان نشده است، ثابت می‌کند که مرگ او بی‌تردید پس از درگذشت شاعر شروان رخ داده است. بنابراین، کلیت نظریه شارح درباره مضمون بیت و منظور خاقانی از سلطان و اتابک رد می‌شود.

به‌نظر می‌رسد که منظور خاقانی از «سلطان» رکن‌الدین ارسلان بن طغرل و مقصودش از «اتابک» شمس‌الدین ایلدگز، از اتابکان آذربایجان، باشند. خاقانی خود به نام اتابک شمس‌الدین در این بیت تلویحاً اشاره کرده است:

چون او برفت اتابک و سلطان ز پس برفت این شمس در کسوف شد آن ماه در غمام

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۰۳)

تاریخ درگذشت اتابک به نوشته حمدالله مستوفی (۱۳۸۷: ۴۶۲) ۵۶۸ ق است و راوندی (۱۳۶۴: ۳۰۰) مرگ ارسلان شاه را نیمه جمادی الثانی ۵۷۱ ق نوشته است، اما علی بن ناصر حسینی در *زبدة التواریخ* (۱۳۸۰: ۱۹۸) تصریح می کند که مرگ سلطان دو ماه بعد از مرگ اتابک ایلدگز در جمادی الثانی ۵۷۱ اتفاق افتاده است. طبق سخن خاقانی نیز این دو به فاصله کمی بعد از مرگ ابومنصور حفده در گذشته اند. روایت خاقانی به وضوح سخن *راحة الصدور و زبدة التواریخ* را تأیید می کند.

تاریخ درگذشت ابومنصور حفده، چنان که می دانیم و شارح نیز در صفحه ۹۰ به درستی نوشته اند، ربیع الآخر ۵۷۱ ق است؛ در واقع، مرگ این سه نفر (سلطان، اتابک، و ابومنصور حفده) همان گونه که خاقانی اشاره کرده و در منابع تاریخی نیز آمده، به فاصله کمی در ۵۷۱ ق رخ داده است.

خاقانی در ترکیب بند صفحات ۵۱۸ تا ۵۲۳ *دیوان* نیز سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل را ستوده است.

این نکته که شارح «سال مرگ اتابک منصور را دقیقاً معلوم نکرده اند»، در *فصل نامه پژوهش های ادبی (زیر چاپ)*، در «قصیده شاهد جان از خاقانی و ممدوح آن» توضیح داده شده است؛ اساساً شخصی به نام اتابک منصور در میان ممدوحان خاقانی وجود خارجی ندارد؛ لذا کسی سال مرگ و هیچ یک از مشخصات زندگی او را نمی توانسته معلوم کند!

او رفت و سینه ها شد بیمار لایعاد او خفت و فتنه ها شد بیدار لاینام

«لایعاد» بازگردانده نمی شود (معدن کن، همان).

لایعاد صفت بیمار است، یعنی بیماری که کسی از او عیادت نمی کند.

ز انفاس عمده الدین در شرق و غرب بود با امت استقامت و با ملت انتظام

استقامت و پایداری امت و سروسامان ملت در شرق و غرب عالم، مدیون انفاس

عمده الدین بود (همان: ۱۲۰).

شرق و غرب در دیوان خاقانی معمولاً به معنی خراسان و عراق است، نه شرق و غرب

عالم مفهومی مبالغه آمیز به بیت می دهد.

و آن قفل گر که بود کلید سرای علم کردی چو حلقه بر در فرمانش التزام

۳۰ تحلیل سروده‌هایی از خاقانی شروانی از رهگذر نقد جام عروس خاوری

نوشته‌اند: «فقل گر» اشاره به «جوینی» است (همان: ۱۲۲).

سجادی در فرهنگ خویش (۱۳۷۴: ذیل «فقل گر») این تعبیر را اشاره به ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل، فقیه شافعی متوفی در ۳۶۶ ق می‌داند که به نظر درست می‌آید؛ زیرا جوینی شهرتی در قفل‌سازی نداشته است!

در میان شارحان خاقانی، درباره جوینی نیز اتفاق نظر نیست؛ عبدالرسولی در حاشیه دیوان (خاقانی، ۱۳۸۹: ۲۸۹) او را حسن بن علی بن ابراهیم بغدادی ملقب به فخرالکتاب (د ۵۸۶ ق) معرفی می‌کند؛ سجادی (۱۳۷۴: ذیل «جوینی»)، استعلامی (۱۳۸۷: ۲ / ۹۴۱)، و معدن‌کن (۱۳۸۷: ۱۲۰) او را امام‌الحرمین جوینی دانسته‌اند. کزازی (۱۳۹۱: ۳۶۸) نیز می‌گوید: «دانسته نیست که کیست».

خصمش به مستی آمد از ابلیس همچنانک
یأجوج بود نطفه آدم به احتلام
به نظر می‌رسد نکته اخیر، بیان نهایت فساد یأجوج است و جنبه روایی و افسانه‌ای نیز ندارد (معدن‌کن، همان: ۱۲۳).

در المستطرف فی کل فن مستطرف (۱۴۰۱: ۲ / ۴۵۳) نوشته ایشیهی به این سخن اسطوره‌ای اشاره شده است و نمی‌توان آن را بی‌اصل و روایت دانست.

روز و شب آزاددل از بند بند مصحفم
سال و مه بنهاده سر بر خط خط ساغرم
«بند مصحف» هر قسمت و هر جزء قرآن (معدن‌کن، همان: ۱۵۴).

بند مصحف رشته‌ای بوده که در لای برگ‌های قرآن برای معلوم‌شدن محل تلاوت قرار می‌دادند. این بند گاهی از رشته‌های زر ساخته می‌شده است:

بند زر از مصحفم در وجه می بستد و راز نهان بیرون فتاد

(خاقانی، همان: ۴۷۵)

فرخی (۱۳۴۹: ۵۶) با اشاره به همین بند سروده است:

از سر بت بند مصحف‌ها همی زرین کند
وز دو چشم بت دو گوش نیکوان را گوشوار

با اشاره به لبید، شاعر مشهور عرب نوشته است: او صاحب چهارمین معلقه از معلقات سبع است که با بیت زیر آغاز می‌شود:

عفت الدیار محلها مقالها
بمعنی تأبد غولها فرجامها

(معدن‌کن، همان: ۱۵۵).

صورت بی غلط بیت این است:

عَفَّتِ الدِّيَارُ مَحَلَّهَا فَمَقَامُهَا بِمَنْى تَأْبَدَ غَوْلُهَا فَرَجَائُهَا
پیل مستم مغزم از آهن بیاشوبید از آنک گر بیاسایم دمی هندوستان یاد آورم

بیت اشاره‌ای به نحوه کشتن فیل در قدیم دارد که با کوبیدن گرزى به سرش او را به زمین می‌زدند و می‌کشتند. شاعر خود را به فیلی مست مانند کرده و می‌گوید مرا بکشید (همان: ۱۵۸).

به نظر می‌رسد که کوبیدن بر سر فیل با ابزاری چون چکش برای تنبیه و هدایت فیل بوده است، نه کشتن آن. نظامی در لیلی و مجنون (۱۳۶۹: ۵۲) در همین مضمون سروده است:

هندو ز چه مغز پیل کارد تا هندوستان به یاد نارد
بادام ساقی مست خواب از جرعه شادروان از دست‌ها جام شراب افتاده صهبا ریخته

«شادروان» خیمه پرده بزرگی را گویند مانند شامیانه و سراپرده که در پیش در خانه و ایوان ملوک و سلاطین بکشند (معدن‌کن، همان: ۱۶۹).

اشکال این تفسیر این جاست که جرعه را بر زمین می‌افشانده‌اند، نه بر سراپرده و خیمه! به نظر می‌رسد حق با مرحوم عبدالرسولی است که شادروان را در حاشیه دیوان فرش بزرگ و منقش معنی کرده است (خاقانی، ۱۳۸۹: ۳۶۷) و شواهد متنی نیز این سخن را تأیید می‌کند؛ برای مثال در الهی‌نامه آمده است:

طعام جوع را صد خوان بگسترد به ملک فقر شادروان بگسترد

(عطار، ۱۳۸۷: ۳۲۷)

پس شادروان در این بیت و موارد مشابه چیزی است گسترده‌ای از جنس فرش‌های بزرگ، نه آویختنی از جنس پرده.

خورده به رسم مصطبه می‌در سفالین مشربه قوت مسیح یک‌شبه در پای ترسا ریخته
«مسیح یک‌شبه» شبه مسیح، ترسایی که مخالفان عیسی او را به جای مسیح گرفته و یک شب نگاه داشته و شراب به او نوشانیدند و روز بعد بردارش کردند (معدن‌کن، همان: ۱۷۳).

این تفسیر متکلفانه نظر مرحوم سجادی (۱۳۷۴: ۲/ ذیل «مسیح یک‌شبه») نیز هست، اما به نظر می‌رسد یک‌شبه صفت مسیح نیست، بلکه صفت «قوت» است؛ یعنی قوت یک‌شبه مسیح. شبیه «شربت عیسی ناتوان» که در صفحه ۳۱۳ دیوان آمده است. «ناتوان» صفت

عیسی نیست و به معنی شربت و دارویی است که عیسی برای ناتوان و بیمار می‌سازد یا توصیه می‌کند. آن‌چه این برداشت را تأیید می‌کند این است که «یک‌شبه» به منزله صفت باده در متون دیگر نیز آمده است: سعدی گوید:

رو ملک دو عالم به می یک‌شبه بفروش گو زهد چهل ساله به هیهات برآرید
با شاخ سرو آنک کمان، با برگ بید آنک آینه برگستوان گرد شمرها ریخته
تکه‌های یخ را در گرداگرد آبیگرها به آینه شکسته برگستوان مانند کرده است
(معدن‌کن، همان: ۱۸۵).

با توجه به فلزی‌بودن آینه‌های قدیمی تعبیر «آینه شکسته» دقیق نیست. ضمناً خوب بود شارح به این نکته ظریف هم اشاره می‌کرد که «برگ بید» در معنای ایهامی به نوعی سلاح اشاره دارد و با کمان و سنان و برگستوان ایجاد تناسب می‌کند (← سروری، ۱۳۳۸: ۱/۱۳۲).

مطرب سحرپیشه بین در صور هر آتی آتش و آب و باد و گل برده به هم به ساحری
«گل» استعاره از سرانگشتان مطرب که تارهای ساز یا سوراخ‌های نی را به صدا درمی‌آورد
(معدن‌کن، همان: ۲۲۷).

به قرینه آتش، آب، و باد «گل» باید خواند، نه «گل» تا چهار عنصر تکمیل شود؛ زیرا گل یادآور خاک است؛ یعنی مطرب چهار عنصر را درمی‌آمیزد. توضیح این‌که در موسیقی قدیم، هر سیم تار را به یکی از عناصر و مزاج‌های اربعه نسبت می‌دادند و در ترکیب نغمات نیز به طبایع توجه داشتند. در نسخه شرح شاه‌آبادی (بی‌تا: ۱۱۴) به جای گل «خاک» دارد که موید همین معنی است.

به خوان دهر چون دولاب یابی کاسه‌ها شسته که بر دولاب گردون هست کارش کاسه‌گردانی
«دولاب» اول دولابه، گنجۀ کوچک دردار، که در دیوار تعبیه کنند. «دولاب» دوم چرخ آب، چرخ چوبی با دول و ریسمانی که به وسیله آن از چاه آب کشند ... «کاسه‌گردانی» گدایی
(معدن‌کن، همان: ۲۸۰).

دولاب اول و دوم هر دو به معنی چرخ چاه است. خاقانی به نوعی چرخ چاه اشاره دارد که بر چنبرۀ آن کاسه‌هایی تعبیه می‌کردند که آب را از چاه به سطح‌های لازم منتقل می‌کرد و آن را به جریان می‌انداخت. صائب گوید:

حیف و صد حیف که از آب مروت خالی این همه کاسه زرین که بر این دولاب است

خاقانی در این بیت نیز به این نوع دولاب اشاره دارد:

آن آتشین کاسه نگر دولاب مینا داشته این آب کوثر کاسه تر و آهنگ بالا
(خاقانی، همان: ۳۸۴)

اما «کاسه گردانی» در رابطه با دولاب در معنی حقیقی خود به کار رفته و البته به گدایی نیز ایهام دارد.

علی را گو که غوغای حوادث کشت عثمان را علی وار از جهان بگسل که ماتم دار عثمانی
شاعر در این جا ماجرای مرگ پسر عم خود را به واقعه کشته شدن عثمان تشبیه کرده و با
توجه به اعتقادات مذهبی خود می گوید در این واقعه هم چون حضرت علی علیه السلام در
واقعه عثمان عزادار است (معدن کن، همان: ۲۹۶).

منظور از علی در مصراع اول پدر شاعر (علی نجار شروانی) است و عثمان، چنان که
شارح به درستی فرموده اند، وحیدالدین عثمان، پسر عموی اوست. شاعر به پدر خود توصیه
می کند که همچون علی (ع) از دنیا دل بگسلد و به ماتم برادرزاده اش، وحیدالدین عثمان
بپردازد. بیت به صورت ایهامی به فتنه قتل عثمان بن عفان نیز اشاره دارد.

۴. نتیجه گیری

جام عروس خاوری گزیده درسی موفق است که علاوه بر دانشجویان ادبیات برای
علاقه مندان به ادبیات فارسی و شعر خاقانی نیز خواندنی و سودمند است. نثر روان و
توضیحات روشن و به دور از تکلف و خالی از حشو و زائد قطعاً از مزایای این کتاب
محسوب می شود. فضل و اطلاع مثال زدنی مؤلف در موضوع و تنوع مضمونی قصایدی که
مورد شرح قرار گرفته در کنار فهرست ها و ضمائم لازم و حروف چینی بسیار کم غلط بر
ارزش اثر افزوده است. البته اشکالاتی رفع شدنی در گزارش ابیات وجود دارد که به بخش
مهمی از آن ها در متن اشاره شد.

منابع

- ابشپپی (۱۴۰۱). *المستطرف فی کل فن مستطرف*، تصحیح سعید محمد لحام، بیروت: عالم الکتب.
استعلامی، محمد (۱۳۸۷). *نقد و شرح قصاید خاقانی*، تهران: زوار.
ترکی، محمدرضا (۱۳۸۳). «گزارش دشواری های خاقانی»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، ش ۸۲.

۳۴ تحلیل سروده‌هایی از خاقانی شروانی از رهگذر نقد جام عروس خاوری

ترکی، محمدرضا (زیر چاپ). «در حاشیه فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی»، فرهنگ‌نویسی، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان.

حمدالله مستوفی (۱۳۸۷). تاریخ‌گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

خاقانی شروانی (۱۳۵۷). تحفه‌العراقین، تصحیح یحیی قریب، تهران: کتاب‌های جیبی.

خاقانی شروانی (۱۳۸۲). دیوان خاقانی شروانی، تصحیح سیدضیاءالدین سجادی، تهران: زوار.

خاقانی شروانی (۱۳۸۹). دیوان خاقانی شروانی، تصحیح علی عبدالرسولی، تهران: سنائی.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۸). امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.

راوندی (۱۳۶۴). راحة‌الصدور و آینه‌السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: امیرکبیر.

سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۷۴). فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی، تهران: زوار.

سروری (۱۳۳۸ق). مجمع‌الفرس، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر.

شادی‌آبادی (بی‌تا). شرح شادی‌آبادی (نسخه مجلس شورای اسلامی)، ش ۱۰۵۴.

عبدالوهاب حسینی معموری (۱۳۷۳). شرح معموری (رساله دکتری محمدحسین کرمی) تهران: دانشگاه تهران.

عطار نیشابوری (۱۳۸۷). الهی‌نامه، چاپ شفیع کدکنی، تهران: سخن.

علی بن ناصر حسینی (۱۳۸۰). زبدة‌التواریخ، ترجمه رمضان‌علی روح‌اللهی، تهران: ایل شاهسون.

فرخی سیستانی (۱۳۴۹). دیوان فرخی سیستانی، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.

فروزان‌فر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۰). سخن و سخنوران، تهران: خوارزمی.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۱). گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، تهران: مرکز.

مصفی، ابوالفضل (۱۳۶۶). فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

معدن‌کن، معصومه (۱۳۸۷). جام عروس خاوری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

نظامی گنجوی (۱۳۶۹). لیلی و مجنون، تصحیح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.